

دریاچه ارومیه هم از دست جمهوری اسلامی به ستوه در آمده است!

امید بهرنگ

دریاچه ارومیه در معرض خطر خشک شدن قرار گرفته است. این امر نه تنها يك فاجعه زیست محیطی دهشتناک است بلکه زندگی و معاش میلیونها انسان را نیز به خطر انداخته است. هم اکنون اندوه حیات رو به خاموشی این دریاچه به عزم و اراده مبارزاتی مردم آذربایجان بدل شده است. اعتراضات گسترده ای توسط جوانان در برخی شهرهای آذربایجان براه افتاده که موجی از همدلی و همراهی مردم را با خود داشته است. این مردم معترض زبان گویای این دریاچه شده و خواهان اقدامات فوری برای نجات آن هستند. در حالی که جمهوری اسلامی طرح دو فوریتی برای نجات این دریاچه را از دستور کار مجلس اسلامی خارج کرد. یکی از شعارهای مردم این بود که «ارومو گولو جان ویریر، مجلس اونون قتلینه فرمان ویریر» (دریاچه ارومیه جان میدهد، مجلس به قتل آن فرمان میدهد). رژیم مانند همیشه به سرکوب این اعتراضات پرداخته و مردمی را که آگاهانه به دفاع از محیط زیست برخاسته اند مورد ضرب و شتم و بازداشت جمعی قرار داده است. طبق خبرهای رسیده تاکنون 4 تن کشته، تعدادی زخمی و حدود 4000 نفر دستگیر شده اند. بدون شك این فداکاری و تلاش مردم خطه آذربایجان بی حاصل نخواهد بود و زمین انقلاب را بارور خواهد ساخت. جمهوری اسلامی باید در قبال قتل این دریاچه و دیگر جنایاتی که صورت داده حساب پس دهد. طبیعت نیز از دست نظام فرسوده سرمایه داری به ستوه در آمده و خواستار انقلاب شده است.

چرا دریاچه ارومیه در حال خشک شدن است؟

این دریاچه با طول 150 کیلومتر و عرض 50 کیلومتر، یکی از بزرگترین دریاچه های ایران و بیستمین دریاچه بزرگ جهان است که از قدمتی 400 هزار ساله برخوردار است. تاریخا جزایر متعدد این دریاچه (حدود 100 جزیره) محل زیست انواع متنوع و زیبایی از گیاهان و جانوران بوده است. رسوبات ساحلی آن خصلت درمانی داشته و مورد استفاده مردم منطقه بود. هم اکنون 60 درصد این دریاچه به شوره زار بدل شده، عمق متوسط دریاچه از 16 متر به 7 متر رسیده و اگر اقدامی صورت نگیرد طبق ارزیابی کارشناسان محیط زیست طی دو تا 5 سال آینده این دریاچه کاملاً خشک خواهد شد و کویری با ده میلیارد تن نمک باقی خواهد ماند.

خشک شدن این دریاچه عوارض زیانباری برای سلامتی و معاش مردم منطقه در بر داشته و سلامتی بسیاری از انسانها به دلیل استنشام گرده نمک و فلز در معرض خطر قرار خواهد گرفت. در اثر از بین رفتن رطوبت هوای ناشی از وجود این دریاچه، کشاورزی و باغات و مراتع (در نتیجه دامداری) منطقه سخت آسیب خواهد دید. مهمتر از آن گردبادهای نمک تا شعاع 200 کیلومتر می توانند زمینهای کشاورزی را مورد تخریب جدی قرار دهند.

هم اکنون حدود چهل روستای اطراف این دریاچه به دلیل عقب نشینی 15 کیلومتری دریاچه به ویرانه بدل شده، زندگی کسانی که از قبل توریسم و حمل و نقل و کشتیرانی در حاشیه این دریاچه تامین می شد مختل شده است. اگر روند خشک شدن دریاچه ادامه یابد یکی از قطبهای مهم کشاورزی ایران منهدم خواهد شد و حداقل زندگی و معاش چند میلیون انسان (طبق برآوردهایی 14 - 6 میلیون تن) دچار تلاشی خواهد شد.

قتل عمدی در جریان است! منطق سود و هرج و مرج حاکم بر نظام سرمایه داری کمر به قتل این دریاچه بسته است. در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی نقشه قتل طراحی شد و طی 20 سال اخیر گام به گام این نقشه به اجرا گذاشته شد. طرح توسعه «سردار سازندگی» بر پایه غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و استثمار هر چه شدیدتر نیروی کار استوار بود. طرحهای کشاورزی صادراتی، اقتصاد معیشتی و نسبتاً خودکفای منطقه را آماج قرار داد و آنها را ویران کرد. قرار شد محصولات باغی به بازارهای منطقه صادر شوند تا درآمد ارزی بیشتری نصیب دولت شود. طی 20 سال گذشته برای پیشبرد این طرح، 36 سد (که اکنون در حال بهره برداری است) بر 21 رودخانه که آب شان به دریاچه ارومیه سرازیر می شد بسته شد؛ 12 سد دیگر در دست ساختمان است و چهل سد هم در دست مطالعه است. با ایجاد این سدها دریاچه ارومیه از مهمترین منبع آبی خود - چیزی حدود 5.5 میلیون متر مکعب آب در سال محروم شد.

علاوه بر این دولت تمامی باغداران و کشاورزان منطقه را به حفر چاههای عمیق تشویق کرد. بدین سان دریاچه ارومیه از سفره های زیر زمینی آب، به عنوان تامین کننده دیگر آب خود محروم شد.

در درجه دوم، کمبود نسبی نزولات آسمانی، در برخی سالها نیز بر مشکلات افزود. اما بر خلاف تبلیغات مسئولین جمهوری اسلامی این کمبود نقش مهمی در خشک کردن دریاچه نداشته است چرا که دریاچه های مشابهی چون دریاچه وان در ترکیه، یا سیوان در ارمنستان که از موقعیت اکلوزی نسبتاً یکسانی با دریاچه ارومیه برخوردارند، دچار خشکی نشدند.

نهادهای دولتی مانند سپاه پاسداران و جهاد سازندگی از قبل فروش آب ذخیره شده پشت سدها، و فروش باغات و ویلاهایی که کنار سدها تاسیس کردند، مبالغ گزافی به جیب زده اند.

در عین حال طرح جاده سازی و پل سازی بر روی این دریاچه نیز موجب تخریب بیشتر این دریاچه شد. بیش از ۵ میلیارد تن خاک و سنگ به دریاچه ریخته شد تا شرق و غرب این دریاچه به هم متصل شود. در نتیجه دریاچه به دو ناحیه شمالی و جنوبی تقسیم شد. عملاً اکوسیستم آبی یکپارچه و واحد به دو نیم تبدیل شد و تعادل زیست محیطی دریاچه بر هم خورد. گردش طبیعی آب و هوا و مواد خوراکی که از طریق چرخش آب در حاشیه و کناره های دریاچه انجام می شده تخریب شد و این موجب شد که میزان غلظت نمک آب در بخش شمالی دریاچه به خاطر عدم تبادل طبیعی آب بین این دو بخش به سرعت بالا برود که منجر به نابودی تنها جاندار آبی سخت پوست به نام آرتمیا (معروف به خاویار این دریاچه) در نیمه شمالی شد. علاوه بر این، آلودگی صوتی و محیط زیستی حاصل از رفت و آمد خودروها امنیت زیستی پرندگان را نیز به هم زد. پشت این طرح اقتصادی غیر ضروری شرکت های مافیایی ساختمانی قرار داشتند که شایعه است یک سرشان به بیت رهبری وصل بود.

نظام سرمایه داری بر پایه آنارشی و هرج و مرج جلو می رود. این هرج و مرج همواره به تخریب عظیم منابع انسانی و طبیعی منجر می شود. هیچ منطق عقلانی و برنامه دراز مدت بر این نظام حاکم نیست جز منطق سود. سرنوشت دریاچه ارومیه همانند زندگی میلیونها ایرانی دیگر توسط طرح توسعه یا «بازسازی» ای رقم خورد که رفسنجانی بنا به فرامین صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به اجرا گذاشت. در جوهر چنین «بازسازی» های امپریالیستی همواره تخریب و هرج و مرج قرار دارد چرا که همواره منافع اقلیتی استثمارگر باید تامین شود. آن هم در نظامی که سرپای آن را فساد اقتصادی و اداری فراگرفته است.

برای این نظام نتایج درازمدت طرحهای اقتصادی مهم نیست. برای گردانندگان این نظام مهم نیست که هم اکنون طرحهای باصلاح «توسعه و خودکفایی کشاورزی» شان به بن بست رسیده است. گردباد نمک به باغات میوه های صادراتی آسیب رسانده و سلامت مردم را به خطر انداخته است. اگر قبلاً آب شرب کشاورزی با چاه شش متری قابل تامین بود، اکنون چاههای 120 متری نیاز است و تازه آب شور دریاچه در حال نفوذ به این چاهها بوده و همگی را بلااستفاده می کند. سرمایه داران نیز اسیر قوانین کور سرمایه هستند.

حفظ محیط زیست نیازمند راه حل طبقاتی است نه ملی!

در جهان امروز حفظ محیط زیست به یکی از مبرمترین مشکلات بشر بدل شده است تا بدان حد که موجودیت کلی انسان را به خطر انداخته است. این دستپخت نظام مبتنی بر سود و حرص و آز است. هرگونه راه حل در چارچوبه این نظام، بر مشکلات خواهد افزود. به قول مارکس: «نگاه به طبیعت که تحت رژیم مالکیت خصوصی و پول بالیده است حکم تحقیر واقعی طبیعت و به تباهی کشاندن عملی آن را دارد.» (1)

از این رو معضل حفظ محیط زیست نیز مانند تمامی مشکلات کنونی بشر، راه حل طبقاتی دارد. نمی توان طرفدار سود و مبادله سرمایه دارانه بود و جلوی غارت و ویرانی منابع طبیعی را گرفت. نمی توان از نظامی که کوچکترین ارزشی برای انسانها قابل نیست توقع داشت که حرمت طبیعت را نگاه دارد.

این واقعیتی است که مبارزه برای حفظ دریاچه ارومیه، به عرصه ای برای مقابله با ستم گری ملی نیز بدل شده است. بسیاری این قتل عمد را حلقه ای از اعمال شونیهستهای عظمت طلب فارس می بینند که هیچ حقی برای ملت آذری (ترک) قابل نیستند. اینکه دولت جمهوری اسلامی هنگام اختصاص بودجه های کلان به طرحهای اقتصادی در مناطق مرکزی (یا اشاعه خرافه از طریق طرحهایی چون توسعه چاه جمکران) سرکیسه را شل می کند اما زمانی که نوبت به مناطق تحت ستم ملی و دور از مرکز می رسد کمر بندها را سفت می کند خود جلوه ای آشکار از تبعیض و ستمگری ملی است. علت اصلی سرکوب اعتراضات اخیر نیز آن است که جمهوری اسلامی نمی خواهد ذره ای از قدرت خود در این منطقه بکاهد. رژیم به خوبی می داند که عقب نشینی در این زمینه به معنای تن دادن به دیگر خواستهای ملی مردم آذربایجان است. و این امر در ظرفیت دولت ارتجاعی که ستم ملی یکی از ارکان اصلی آنرا تشکیل می دهد نیست.

جوانان آذربایجان سعی می کنند با سر دادن شعارهایی چون، «ارومو گولو سوسوزدی، آذربایجان اوپانماسا اتوزدو» (دریاچه ارومیه تشنه است، آذربایجان بیدار نشود باخته است) مسئله نجات ارومیه را به يك مسئله ملی بدل کنند. اما آنها باید بدانند که نجات دریاچه ارومیه ربطی به کسانی ندارد که می خواهند از این مسئله برای دمیدن گرایش ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی مانند پان ترکیسم در میان مردم سود جویند. بدون کشیدن خط تمایز با چنین گروهها و جریانات سیاسی که سر در آخور این یا آن قدرت سرمایه دار در سطح منطقه و جهان دارند نمی توان به يك راه حل واقعی دست یافت. کسانی که دنبال سهم بیشتر از همین نظام موجودند، قادر نیستند اقدامی اساسی برای نجات دریاچه ارومیه انجام دهند. طبقه ای که برده ی سود است اجباراً طبق منطق آن عمل خواهد کرد، مهم نیست آذری باشد یا فارس یا کرد. در بهترین حالت این جماعت ناسیونالیستهای ارتجاعی خواهان نشستن بر جای کسانی اند که این بلا را بر سر محیط زیست آذربایجان و دیگر نقاط ایران آورده اند. با دیدگاه محدود «سرزمین من» و «ملت من» نمی توان مشکلی را که حاصل کارکرد یک نظام اقتصادی-اجتماعی در مقیاس جهانی است حل کرد. حفاظت از محیط زیست امری سراسری و مهمتر از آن امری جهانی است. تنها با دیدی علمی و افقی انترناسیونالیستی می توان فهمید

مشکل چیست و راه حل واقعی کدام است. بنابراین باید از تفکر رایج بورژوازی گسست و به جستجوی راه حل جدی برآمد.

این متفکران نظام بورژوازی بودند که از سلطه انسان بر طبیعت سخن راندند. آنان به خاطر کارکرد و منافع نظام شان همسازی میان انسان به عنوان بخشی از طبیعت و بر آمده از طبیعت را با جهان طبیعی برهم زدند و انسان را نسبت به طبیعت بیگانه ساختند. مارکس و انگلس تئوریهایی برجسته انقلاب کمونیستی برای نخستین بار چنین تفکری را مورد نقد قرار دادند. آنان تاکید کردند که انسان بخش خود واسط طبیعت است. وابستگی مداوم انسانها به نظامی طبیعی که خود بشر جزئی از آن است ظرفیت انسان را برای تسلط بر طبیعت محدود می کند. به قول مارکس «انسان از قبل طبیعت می زید، طبیعت همانا تن اوست، و اگر نمی خواهد بمیرد می بایست گفت و شنودی مستمر با طبیعت داشته باشد.» (2) هیچ کس مالک زمین و منابع طبیعی نیست. انسانها صرفا دارندگان و بهره مندان از آن اند و باید آنها را با وضعیت بهبود یافته به نسل های بعدی واگذارند. از این رو باید به کیفیت کنش متقابل میان انسان و طبیعت به شیوه عقلانی توجه کنند.

بی جهت نبود که انگلس تاکید کرد:

«بگذارید به دلیل پیروزی هامن بر طبیعت بیش از حد خودمان را گول نزنیم. چون که هر يك از پیروزیهایی بر طبیعت انتقام خود را از ما خواهد گرفت. ما به هیچ رو مانند فاتحی که بر مردمی خارجی فرمان می راند، مانند کسی که بیرون طبیعت ایستاده است بر طبیعت فرمان نمی رانیم – بلکه با گوشت و خون و مغز از آن طبیعت ایم و در میانه ی آن به سر می بریم، و این که تمامی تسلط ما بر طبیعت عبارت از این است که امتیاز ما بر همه دیگر موجودات در این است که می توانیم قوانین طبیعت را بشناسیم و آن را بدرستی به کار بندیم. (3) بدون چنین تفکری نمی توان رابطه ای صحیح و همساز میان خود و طبیعت برقرار کرد و از طبیعت مراقبت کرد. داشتن چنین تفکری نیز هر فرد را از هر طبقه ای که باشد در تقابل کامل با خودخواهی و حرص و آز سرمایه دارانه قرار می دهد. اما تنها طبقه ای که در معرض «رنج همگانی» منجمله «آلودگی همگانی» محیط زیست قرار دارد، می تواند از پس نظامی مبتنی بر سود بر آید و جامعه را از این وضعیت برهاند. طبقه ای به نام پرولتاریا که فقط از رهگذر رهایی تام و تمام بشریت و طبیعت از دست نظام سرمایه داری می تواند خود را نیز رها کند.

بدون انقلاب نمی توان دریاچه ارومیه را نجات داد!

می توان با چند اقدام فوری دریاچه ارومیه را از خطر مرگ رهانید؛ می توان آب پشت سدها را به جریان انداخت؛ می توان استفاده از چاههای عمیق را ممنوع ساخت؛ از کشت محصولات چغندر در زمینهای اطراف دریاچه که به آب زیاد نیازمندند، خودداری کرد؛ می توان با تخصیص بودجه به کسانی که زندگی و معاش شان آسیب دید خسارت پرداخت؛ می توان بسیج عمومی براه انداخت و علم و دانش متخصصان در سطح ملی و بین المللی را با عزم و اراده همگانی مردم آذربایجان در هم آمیخت و راه چاره های بیشتری کشف کرد. اما این اقدامات تحت سلطه جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست. با جمهوری عمیقاً بافته شده در سود و فساد، دزدی و ارتشاء، سرکوب و جنایت و خرافه و دین نمی توان هیچ کاری در جهت بهبود محیط زیست و بهروزی مردم انجام داد. جمهوری اسلامی در مقابل خواست مردم مقاومت می کند زیرا حافظ ساختار اقتصادی – اجتماعی هست که هم اکنون بر ایران و مشخصا آذربایجان حاکم است. انجام همین اقدامات ساده یعنی به هم زدن ساختارهای اقتصادی منطقه، دگرگون کردن روابط اجتماعی موجود و از میان بردن سلطه و زور و رابطه میان ملت حاکم و محکوم و طبقات دارا و ندار. همه اینها تنها از طریق سازمان دادن انقلاب اجتماعی میسر است. انقلابی که منافع اکثریت مردم و طبیعت را در دستور کار خود قرار دهد. گام اول این انقلاب سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است.

تغییر رابطه میان انسان با طبیعت در درجه اول نیازمند تغییر رابطه میان انسانهاست. تا زمانی که جامعه ای عادلانه و آزاد شکل نگیرد و در جهت رفع هر گونه ستم و استثمار گام بر ندارد، طبیعت نیز از غارت و ویرانی مصون نخواهد بود. حفظ محیط زیست در جهان امروز وظیفه پیچیده ای است. تضادهای گوناگونی در این زمینه در هم آمیخته که حل شان ساده نیست. اما بشر با بازنگری تمامی تجارب مثبت و منفی در این زمینه می تواند به راهگشایی های تعیین کننده ای دست یابد.

کمونیستهای انقلابی نیز در حال درسگیری از تجارب گذشته ساختمان سوسیالیسم در چین زمان مائو و شوروی زمان لنین و استالین هستند. از تجربه مثبت زمان لنین که برای نخستین بار در روسیه در سال 1920، مناطق حفاظت شده طبیعی تاسیس شد، تا تجارب مثبت چین سوسیالیستی که برنامه های ویژه برای کاهش اثرات منفی زباله های صنعتی سازمان داد و بر خلاف تجربه شوروی زمان استالین از تقسیم کارهای تخصصی که موجب از بین رفتن منابع طبیعی می شد، دوری جست. اما این هم واقعیتی است که تاکید یك جانبه کمونیستها بر تامین رفاه عمومی موجب می شد که برای رشد نیروهای مولده فشار بی حسابی به طبیعت و نیروهای طبیعی صورت گیرد و بیش از حد طبیعت مورد مصرف و تصرف قرار گیرد. جمعبندی علمی و نقادانه از این تجارب مثبت و منفی بخشی از سنتز نوین از علم کمونیسم است که بدون آن کمونیستها قادر به هدایت انقلاب پیروزمند توده ای نیستند.

زمانی یکی از رویاهای مردم آذربایجان شیرین کردن آب دریاچه ارومیه بود. امری که با کنترل نمک رودخانه اهر و سیلان امکان پذیر بود. هنوز باید چنین رویه‌هایی را در سر پرورانند. رویایی که تنها از طریق شیرین کردن روابط اجتماعی میان انسانها از طریق انقلاب کمونیستی میسر است. انقلابی که اکولوژی خردمندانه را با راهی بشریت پیوند زند.

منابع:

- 1 - مارکس - درباره مسئله یهود
- 2- مارکس - دست نوشته های اقتصادی فلسفی
- 3 - مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد 25 به نقل از کتاب اکولوژی مارکس، ماتریالیسم و طبیعت اثر جان بلامی فاستر ترجمه اکبر معصوم بیگی نشر دیگر